

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

برخی از ثمرات گریستن بر امام حسین علیه السلام

کلمات کلیدی: امام حسین علیه السلام، ثمرات گریستن، سلاح مؤمن، اشک، غم، حزن، دنیا و آخرت، ظاهر و باطن، جسم و روح، حواس باطنی، سختی‌ها، شادی حقیقی، محبت.

❁ گریه کلید قلب است و دلی که مغموم و محزون باشد با گریه باز می‌شود. آن قدر گریه می‌کند که در دلش گل می‌روید. حزن، غم شدید است که گریه ندارد. وقتی غم روی غم بیاید، دل می‌شکند و گریه آغاز می‌شود و دل آرام می‌گیرد. گریه اسلحه‌ی مؤمن است. کربلا اسلحه‌ی مؤمن است. امام حسین علیه السلام برای گریه خلق شده و **قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ** است؛ یعنی کشته‌ی اشک‌هاست.^۱

جلسات قبل در مورد گریه و حزن، مفصل صحبت کردیم. حزن، غم شدیدی است که گریه ندارد؛ فشار بسیار عظیمی در درون شخص محزون وجود دارد که به‌وسیله‌ی گریه تخلیه نشده و خدا می‌داند چه بر سر او می‌آید. ظاهراً هم اشکی به چشمش نیست. غم‌های بزرگ بعضاً چنین وضعیتی را برای شخص پیش می‌آورد؛ ولی وقتی گریه آغاز می‌شود، به تعبیر کتاب، کلید قلب است؛ دل را باز می‌کند و ماتمکده‌ی دل به گلستانی مبدل می‌شود و شادابی و طراوت معنوی سراغ صاحب این قلب می‌آید.

۱. مهدی طیب، مصباح‌الهدی، ص ۳۰۴، فراز ۲.

گلِ رضایت از خدا و خشنودی از مقدرات الهی در گلستان قلب مؤمنی که گریسته، شکوفا می‌شود؛ چون گریه در ابتدا و صورت ظاهر نوعی تحمّل نکردن ناملايمات است؛ اما خود گریه به فرد کمک می‌کند که از فشار تخلیه شود و کم‌کم آرامشی سراغ او بیاید که در کنار آن آرامش، رضایت نسبت به مقدرات کاملاً قابل تحقق است و گل رضایت از خدا و خشنودی خدای متعال بعد از بارش باران گریه در سرزمین دل مؤمن می‌روید.

در جملات آخر فرمود: **گریه اسلحه‌ی مؤمن است**. برای موجود ضعیفی که زورش به طرف مقابل نمی‌رسد، گریه اسلحه‌ای بسیار قوی است. بهترین نمونه‌اش را هم در بچه‌های کوچک می‌بینید. زور بچه‌ی کوچک به بزرگترها نمی‌رسد تا خواسته‌ی خود را به آنها تحمیل کند؛ اما اسلحه‌ای دارد که هر بزرگی را هم از پا درمی‌آورد و آن گریه است. گاهی اوقات دیده‌اید بچه‌ی دو، سه ساله با گریه‌های خود پدر چهل، پنجاه ساله‌ی اهل ادعا را چگونه ذلیل و تسلیم خودش می‌کند.

گریه سلاح کسی است که مستضعف و ضعیف است و زورش نمی‌رسد؛ با گریه طرف مقابل را تسلیم خواسته‌ی خودش می‌کند و سبب می‌شود او در برابر موجودی که در اوج ضعف می‌گرید، تمکین کند. در دعای کمیل خاطر تان هست: **یا مَنِ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى اِرْحَمَ مَنْ رَأَسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ**.^۲ وقتی که عبد نهایت ضعف و نیستی خود را در برابر حضرت حق دید، دیگر زورش نمی‌رسد که پنجه در پنجه‌ی خدا بیندازد؛ اما به سلاح مؤمن متوسل می‌شود و آن سلاح، گریه است. وقتی گریه‌های سرشار از استکانت و ضعف و عجز و خواری در خلوت‌های عارفانه و عابدانه‌ی سحری از چشم یک عبد سحرخیز جاری می‌شود، خدا می‌داند با عوالم بالا چه می‌کند! با این سلاح سراغ خدا می‌رود، و خدای متعال هم که ارحم الراحمین و عطوف است، در برابر این گریه دیگر نمی‌دانیم با این

۲. طوسی، محمدبن حسن، مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۸۵۰؛ سیّدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۹ و محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

عبد چه می‌کند. بنابراین مؤمن در برابر خدا و خدای‌ها، در برابر پیامبر خدا ﷺ، در برابر اولیای معصوم خدای متعال، در برابر این قدرتمندان عالم وجود، سلاحی جز گریه ندارد و این سلاح بسیار کارا و مؤثر است. لذا دیده‌اید که بعضاً بزرگان در مورد گریه چه نکات زیبایی گفته‌اند. خاطر من هست سال‌ها قبل فایل ضبط شده‌ای از مرحوم آیت‌الله العظمی بهجت رضوان‌الله تعالی علیه را که برای مداح‌ها و ذاکران صحبت کرده بودند شنیدم؛ خوب یادم است که ایشان اهمیت گریه را توضیح می‌دادند و یکی از نکته‌هایی که به استناد روایات بیان می‌فرمودند همین بود. خوشبختانه الان فاصله‌ی زیادی از نیمه‌ی رجب نداریم؛ عزیزانی که عمل استفتاح را که همان عمل ام‌داوود است، انجام داده‌اند خاطرشان هست، بعد از اینکه تقریباً به اندازه‌ی ثلث آیات قرآن تلاوت می‌شود، دعای بسیار زیبا و بسیار تکان‌دهنده‌ی است؛ در پایان آن دعا سجده‌ای است که در آن سجده ذکر می‌باید گفت و بعد آنجا، روایت می‌گوید اگر شده یک نم اشک از چشم خودت بیرون بیاور که این اشک نشانه‌ی اجابت شدن خواسته‌ی تو در درگاه الهی است. گریه پیام اجابت در عالم بالا را می‌دهد؛ یعنی محال است کسی گریه کند و مورد اجابت حق واقع نشود. لذا در اذن دخول حریم‌های اهل بیت علیهم‌السلام هم بعضاً در روایات داریم؛ از جمله در زیارت حضرت اباعبدالله علیه‌السلام که کامل‌الزیاره‌ی ابن قولویه روایت کرده، و در کتب دیگری هم که روایات را نقل کرده‌اند، قریب به این مضمون هست که حضرت می‌فرمایند: وقتی به در حرم حضرت اباعبدالله علیه‌السلام رسیدی اذن دخول را بخوان؛ اما وارد نشو. این قدر صبر کن تا قطره‌ی اشکی از چشمت جاری شود. این قطره‌ی اشک، پاسخ اذن دخول توست. امام با این قطره‌ی اشک به تو فرمودند که اذن دادم! حالا وارد حرم شو. به هر تقدیر گریه درهای بسته را باز می‌کند. گریه، برای حضور در محضر ولیّ اعظم خدا اذن می‌گیرد. گریه راه را برای اجابت دعاها باز می‌کند. گریه چیز بسیار بزرگی است. اما امام حسین علیه‌السلام اصلاً برای گریه خلق شده‌اند. روایات متعددی داریم که فرمود:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ: ^۳ من کشته‌ی اشک‌ها هستم. عبره یعنی اشک. اگر گریه چنین آثار پر برکتی دارد، سرچشمه‌ی این برکات عمدتاً وجود مقدس اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است؛ لذا بعضاً در روایات داریم که اگر در چشمان دوست اهل‌بیت علیهم السلام نگاه کنی و سه بار نام اباعبدالله علیه السلام را ببری نمی‌تواند جلوی خودش را بگیرد؛ اشک در چشمانش حلقه می‌زند؛ حضرت، قَتِيلُ الْعَبْرَاتِ است. لذا این قلب‌ها و روح‌های لطیف و رقیقی که دوستان اهل‌بیت علیهم السلام دارند به برکت وجود مقدس اباعبدالله‌الحسین علیه السلام است. در این دنیایی که انسان جز قساوت و بی‌رحمی و سنگدلی چیزی نمی‌بیند، دوستان اهل‌بیت علیهم السلام دل‌های بسیار لطیف و زودشکنی دارند.

❁ اشکِ گریه برای دنیا شور است و اشکِ گریه برای آخرت شیرین است. اولی چشم را کم‌سو و زخم می‌کند؛ دومی چشم را پُر نور و زیبا می‌کند.

این را، هم به معنای چشم ظاهری می‌شود گرفت، هم چشم باطنی که مهمتر از چشم ظاهری است. گریه برای دنیا که نتیجه‌ی محبت دنیاست، چشم دل انسان را کم‌سو می‌کند؛ چشم دل را به تعبیری زخم می‌کند. اشکِ شور است؛ چون دنیا به تعبیر روایات مثل آب شور دریاست؛ لذا گریه‌ی برای دنیا آب شور است. اما اشکِ آخرت شیرین است. اشکی است که دل انسان را بینا و سوی چشم دل را زیاد و پر نور و زیبا می‌کند. این اشک آثاری هم در چشم ظاهری دارد؛ ان‌شاءالله دیده‌اید و اگر هم ندیدید امیدواریم خدا نصیبتان کند. بعضی از برجستگانی که عاشقان راستین اباعبدالله‌الحسین علیه السلام بودند و سالیان درازی در مصائب اباعبدالله علیه السلام گریستند، چشمانشان حالت خاصی دارد؛ یک زیبایی و جذابیتی دارد. وقتی در عمق چشم‌های اینها نگاه می‌کنی یک عمق عجیبی دارد؛ خدا روزی من کرده

۳. محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۱: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ؛ سیدبن‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۵۹۰ و طوسی، محمدبن‌حسن، تهذیب‌الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳: السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُزْبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ.

و مکرر این بزرگواران را دیده‌ام. لذا آن آثاری که اصلش در چشم باطن است، در چشم ظاهر هم نشانه‌هایی از آن دیده می‌شود. پس اگر گریه برای آخرت آمد، برای معنویت آمد، برای محبت و شوق به خدا، خوف به خدا و امثال اینها آمد، قدر بدانید؛ چرا که این گریه چشم دل مؤمن را پُر سو می‌کند.

❁ **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَكْثُرُوا كَثِيراً**: پس باید کم بخندند و زیاد گریه کنند. تا نگرید ابر کی خندد

چمن؟

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست چشم گریان چشمه‌ی فیض خداست

آیه‌ی **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَكْثُرُوا كَثِيراً**^۴ در قرآن راجع به منافقین است که منافقین باید بر حال خراب خود زیاد بگریند و کم بخندند؛ جای خنده ندارد؛ آنها باید بنشینند و به حال زار خودشان گریه کنند که دل و روح و جان خود را چگونه نابود کردند. **فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَكْثُرُوا كَثِيراً!** جای خنده نیست. نفاق، یک معنای فقهی و ظاهری دارد. در این معنا منافق کسی است که قلباً مسلمان نیست؛ بت پرست است؛ مسیحی یا یهودی است؛ ولی به انگیزه‌ی خاصی وارد جرگه‌ی مؤمنان شده و جامه‌ی دروغین ایمان را بر تن کرده است؛ این منافق ظاهری است. اما به لحاظ معنوی، نفاق یک معنای اخلاقی و باطنی دارد که آن دوگانگی در وجود انسانی است که مسلمان است؛ یعنی به راستی اسلام آورده؛ اما اسلامش تمام‌عیار نیست؛ ایمانش تمام‌عیار نیست؛ چون ایمان یعنی دل به خدا دادن. آن حدیث را یادتان هست؟ آن طور که نقل شده امام باقر علیه السلام فرمودند: **هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟**^۵ آیا دین اصلاً چیزی جز محبت است؟ ایمان یعنی محبت به خدا، محبت به اولیاء خدا؛ و محبت خدا و اولیاء خدا نقطه‌ی مقابل محبت دنیا است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: **إِنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَّفَاوَتَانِ وَ سَبِيلَانِ**

۴. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۸۲.

۵. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۸۰؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ج ۱، ص ۵۲۴ و ابن حیون، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۱.

مُخْتَلِفَانِ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الآخِرَةَ وَ عَادَاهَا: ^۶ دنیا و آخرت دو دشمن ضدّ هم و دو راه روبه‌روی هم هستند. هرکس محبت و ولایت دنیا را در دل جا دهد، بغض و کینه‌ی آخرت و خدا در قلبش ایجاد می‌شود. خب اگر این معنا را فهمیدیم، کسی که ته دلش دنیا را دوست می‌دارد، ولی مسلمان هم هست، یعنی نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، منافق به‌معنای ظاهری نیست؛ اما به‌معنای باطنی نفاق دارد. در دلت دنیا را دوست می‌داری؛ در حالی که ایمان دوست داشتن خداست؛ و لذا این هم به مفهوم عرفانی و اخلاقی و باطنی منافق می‌شود. بنابراین آیهی **فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا** شامل حال او هم می‌تواند باشد؛ یعنی منی که هنوز ریشه‌ی محبت دنیا از قلبم کنده نشده، جا دارد به حال خودم خیلی گریه کنم تا با کمک این گریه نجات پیدا کنم. خنده خیلی جا ندارد؛ خوشحالی و شادی خیلی جا ندارد؛ چون وضع خطرناکی دارم؛ در باطنم محبت دنیاست که عین کفر است؛ چنین فردی می‌تواند به‌معنای اخلاقی و عرفانی، مصداق آن نفاق واقع شود و این آیه در موردش صدق می‌کند. در واقع گریه مقدّمه‌ی خنده است، فرمود: *تا نگرید / بر کی خندد چمن؟* تا بارش باران الهی نباشد، کی چمن می‌روید و می‌خندد؟ کی گل‌های زیبا می‌شکفد و می‌خندد؟ گریه است که این چمنزار دل، و این سبزه‌زار و باغستان دل را شاداب می‌کند؛ گریه بر هر درد بی‌درمان دواست! چون درمان همه‌ی دردهای بی‌درمان پیش خداست و با گریه در محضر الهی [همه‌ی دردها دوا می‌شود]. خدایی که می‌تواند همه‌ی دردها را به یک اراده و مشیت درمان کند؛ دردهای ظاهری و باطنی، دردهای جسمی و روحی، مادی و معنوی، شخصی و اجتماعی، همه‌ی دردها را با گریستن در درگاه الهی است که خدای متعال مداوا می‌کند. چشم‌گریبان چشمه‌ی فیض خداست! چشمی که اشک زیاد دارد، چشمه‌ی فیض الهی است. کسی که در دستگاه خدا زیاد می‌گرید، فیوضات الهی را نصیب خودش می‌کند.

۶. سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۳، ص ۴۸۶؛ ابن‌همام‌اسکافی، تمحیص، ص ۵ و لیشی، عیون‌الحکم، ص ۱۴۴.

🌸 هر دلی که بشکند، دیگر غم شدید آن را نمی‌گیرد.

چون دل که شکست اشک جاری می‌شود؛ اشک که جاری شد دیگر غم شدید سراغ او نمی‌آید؛ دلش باز می‌شود؛ مثل دیگ زودپزی که درش را باز کرده‌اید و دیگر فشار در آن نیست. دیگر بیقراری و بیتابی در وجود کسی که دلش شکسته و اشکی از دیدگان او جاری شده، نیست؛ لذا اگر دل شکست و اشک آمد، خیالتان راحت باشد؛ خصوصاً کسی که در مصائب ابا عبدالله الحسین علیه السلام گریست، کدام غم جلویش بیاید که بشود غم بزرگ و شدید؟! آن فرمایش علی بن موسی الرضا علیه السلام به فرزند شیب را خوانده‌ایم که بنا به روایت فرمودند: ای پسر شیب! اگر خواستی بر چیزی گریه کنی، بر جدّ من، حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام گریه کن! ^۷ انسان کی بر ابا عبدالله علیه السلام گریه می‌کند؟ وقتی آن مصائب عظیم یادش آمد، دیگر این گرفتاری‌های بچگانه و کوچک در برابر آن اصلاً چیزی هست که بتواند او را غمگین کند؟ خنثی می‌شود و از بین می‌رود؛ غم‌هایش یادش می‌رود؛ خجالت می‌کشد که اصلاً به خاطر چنین چیزهای کوچکی غصّه‌دار است؛ در حالی که ولیّ اعظم خدا چه مصائبی برایش وجود داشته! اصلاً جا ندارد که من بنده‌ی حقیر گنهکار و آلوده یک گرفتاری کوچک برایش آمده، غمگین باشم. باید خجالت بکشم اگر بخوام غمگین باشم. یاد آن [مصائب] که می‌افتم، اصلاً غم‌ها باطل می‌شود و دیگر غم شدیدی سراغم نمی‌آید.

🌸 بعد از موت دیگر گریه نیست؛ همه جا نور است. گریه برای امام حسین علیه السلام آن قدر شریف و مؤثر است که اگر قبل از موت یک‌بار روضه و گریه آمد، برای همه‌ی عمر انسان کافی است.

۷. موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۵، ص ۱۰۲؛ جزائری، ریاض الابرار، ج ۱، ص ۱۹۷ و بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۵۹۶ و حائری، تسلية المجالس، ج ۲، ص ۴۴۶.

گریه برای امام حسین علیه السلام خیلی بزرگ است؛ خیلی غنیمت بدانیم؛ خیلی قدر بدانیم این عطای بزرگی را که خدا بدون منت گذاری عنایت کرده؛ این توفیق گریستن بر مصائب ابا عبدالله الحسین علیه السلام! خدا می‌داند چه نعمت عظیمی است! فردای قیامت معلوم می‌شود یعنی چه! لذا کسی یک‌بار به راستی برای امام حسین علیه السلام دلش بشکند و اشکی از دیدگانش جاری شود، کارش تمام شد. ممکن است امروز و فردا بشود؛ ممکن است صورت ظاهر بگویید بعضی اشخاص را می‌بینیم که خدای نکرده به گناه و معصیتی مبتلا هستند، حالا در ماه محرم در مجلس روضه‌ای آمده‌اند و گریه‌ای هم کرده‌اند، ولی او که هنوز درست نشده! خیر! کلید درست شدن او خورده است. دیر و زود دارد؛ اما سوخت و سوز ندارد. دلی که با محبت امام حسین علیه السلام گره خورد و به ابا عبدالله علیه السلام وصل شد، دیگر این دل نمی‌تواند از چنگ امام حسین علیه السلام در برود. ممکن است طول بکشد تا چند سال دیگر به جرگه‌ی اهل تقوا و ایمان و اهل فضیلت ملحق شود؛ اما دیگر کار این فرد انجام شد. این است که اگر یک‌بار قبل از موت انسان توفیق پیدا کرد در مجالس روضه‌ی ابا عبدالله علیه السلام شرکت کرد و دلش شکست و به راستی بر مصائب امام حسین علیه السلام گریست، اهل نجات است. البته جلسه‌ی قبل هم اشاره‌ای کردم، هر چند گفتم من خیلی سختم است که در حوزه‌ی بحث حسینی علیه السلام این یادآوری را بکنم، اما خب عرض کردم، اینکه فرمودند: **وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ**،^۸ سند بهشت را به اسمش زدند، اما راه برزخ تا بهشت را که باید طی کند! و این راه دشواری‌هایی دارد. امیدوارم آن‌گونه شویم که همین الآن بهشتمان نقد شود؛ با بهشت نسیه کار نکنیم. بهشت نسیه در دسرهایی در برابرش هست؛ سختی‌های عالم برزخ هست؛ ولو امام حسین علیه السلام برای او سند بهشت را زدند؛ اما اگر او زودتر به خودش برسد و گناه و غفلت و آلودگی‌ها را با یک توبه‌ی خالص و تحوّل و تغییر رویه در زندگی، از وجودش پاک کند، از همین الآن

۸. سیدین طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۶۸: **مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ**؛ سیدین طاووس، لهوف، ص ۱۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸: **مَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى وَاجِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ**؛ و با عباراتی مشابه: صدوق، امالی، ص ۱۴۱ و ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۵.

وارد بهشت می‌شود؛ ولی اگر الآن هم نشد، این فرد دیگر از چنگ این حقایق بزرگ نمی‌تواند فرار کند؛ دیگر در این دام افتاد. سلسله‌ی موی دوست حلقه‌ی دام بلاست. اولیاء خدا صیّادند؛ دام می‌اندازند دل‌های مؤمنین را شکار می‌کنند. او در این دام افتاد؛ تا کی جلد شود. چون فرق است بین اینکه در دام بیفتد، تا اینکه کفتر جلد شود. کفتر جلد، دام احتیاج ندارد؛ به قفس نیاز ندارد. ره‌ایش می‌کنند؛ در آسمان پرتش می‌کنند؛ این کفتر ممکن است برود و یک شبانه‌روز هم نیاید؛ اما کفتر جلد این خانه است؛ برمی‌گردد. بین روزی که اهل بیت علیهم‌السلام ما را به تور زدند و شکارمان کردند تا روزی که کفتر جلد اهل بیت علیهم‌السلام شویم فاصله است. امیدوارم این زمان را کوتاه کنیم؛ خود اهل بیت علیهم‌السلام به ما کمک کنند و خودمان هم همتی کنیم که زودتر کفتر جلد ایشان شویم؛ یعنی هیچ چیز نتواند ما را از در خانه‌ی آنها جای دیگری ببرد. به خاطر دانه به دام آنها نیفتیم. این دانه‌هایی که می‌ریزند و مثلاً می‌گویند: کسی به مجلس امام حسین علیه‌السلام بیاید گناهانش بخشیده می‌شود، حاجاتش برآورده می‌شود، دانه است که پاشیده‌اند تا کفترهایی که غریبه‌اند به خاطر این دانه‌ها بیایند و در تور بیفتند. این مال روز اول است که انسان با دانه باید سراغ این شکارچی بیاید؛ اما تا آخر عمر هم انسان به خاطر دانه می‌خواهد سراغ او بیاید؟ یا نه، چند روزی که پیش شکارچی ماند، عاشق خود شکارچی می‌شود! دیگر دانه بریزد یا نریزد، از در این خانه جای دیگری نمی‌رود. گفت: برانیم گر از این در نمی‌روم در دیگر!

امیدوارم کفتر جلد اهل بیت علیهم‌السلام شویم. هرچه کردند، فقر آمد، آزار و اذیت آمد، سختی و شکنجه آمد، هرچه در زندگی آمد، رابطه‌مان با اهل بیت علیهم‌السلام به هم نخورد. شیخ بهایی شعر قشنگی دارد. ماجرای آن عابدی که سال‌ها در دیری ریاضت می‌کشید. چند روز متوالی از شدت گرسنگی دعا می‌کرد و از خدا می‌خواست و بالاخره زورش نرسید که تحمل کند. داخل آبادی آمد و در خانه‌ی فرد متمولی رفت که گدایی کند؛ درخواست طعام کند. صاحب آن خانه سگی داشت و این سگ به او درس داد. صاحب

سگ چند روزی یادش رفته بود به او غذا دهد؛ اما این سگ سرش را روی آستانه‌ی این در گذاشت و برنداشت؛ جای دیگری نرفت؛ دنبال کس دیگری نرفت. این عابد زاهد تارک دنیا این صحنه را که دید، دید ای داد بیداد! خدایی که عمری به ما این همه لطف و خوبی کرده، دو روز یک خرده نان و آبمان کم شود سر از جای دیگری درمی‌آوریم؛ اما این سگ چهارصبحی صاحبش استخوانی جلویش انداخته و غذایی به او داده حالا گرسنگی می‌کشد و با گرسنگی در این درگاه می‌میرد؛ اما جای دیگری نمی‌رود. آن وقت این عابد چهار روز که دعایش مستجاب نشد، رها کرد و به گدایی در خانه‌ی خلق خدا آمد.

علی‌ای حال امیدوارم کفتر جلد این خانه شویم. دانه هم به ما ندادند، آب هم ندادند، از اینجا جای دیگری نرویم. از در خانه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام جای دیگری نرویم. دیدید معاویه چه کار می‌کرد! عسل می‌آورد و بین خانواده‌های شیعه پخش می‌کرد تا شیرینی عسل معاویه در کام اینها مزه کند و اینها را نسبت به معاویه خوش‌بین و نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام سست کند. دنیا این گونه است. عسل به کام انسان می‌دهد تا او را از ائمه و اهل بیت پیغمبر علیه‌السلام جدا کند. مواظب باشیم که این اتفاق نیفتد. ان شاءالله کفتری شویم که هیچ‌جای دیگری پر نزنیم. نیاز به قفس هم نداشته باشیم که ما را در قفس نگه دارند. لازم نباشد همیشه یک گرفتاری یک بدهکاری و مشکلی داشته باشیم که به این خاطر هی در خانه‌ی خدا برویم و با خدا راز و نیاز کنیم. نه، نیاز به اینها نداشته باشیم؛ اینها قفس است؛ نیاز به قفس نداشته باشیم. در اوج آزادگی سر از کوی اینها برنداریم. در اوج بی‌مشکل بودن، خدا و خدایی‌ها را یادمان نرود.

❁ کسی که برای امام حسین علیه‌السلام گریه کند، حسّاس می‌شود و وقتی اولیاءالله و عباد خدا که بدنشان نرم است او را در بغل می‌گیرند، او این را احساس می‌کند و لذّت می‌برد.

یقیناً این گونه است! مگر می شود، ما خدا را صدا بزنییم و خدا پاسخ ندهد؟ گفت: زیر هر الله تو لبیک هاست! مگر می شود پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه اهل بیت را صدا بزنییم و آنها به ما توجهی نکنند؛ منتها اوایل امر ما حضور آنها را احساس نمی کنیم؛ چون حضور آنها ظاهری و فیزیکی نیست؛ اما آنها می آیند و ما را بغل می کنند. وقتی آنها را صدا می زنییم و آنها را به میهمانی خانه‌ی دلمان دعوت می کنیم، آنها می آیند و میهمان خانه‌ی دل ما می شوند. حالا کسی که زیاد بر امام حسین ائمه گریه می کند، حساس می شود و حضور روحانی آنها را احساس می کند؛ چون آنها لطیفند. روایات را مکرر خوانده ایم که بنا به آنچه نقل شده ائمه ائمه فرمودند: روح شیعیان ما از جنس بدن ماست، روح ما یک حقیقت خیلی بلندتری است.^۹ دنیا محلّ زندگی جسم ماست و این جسم، جسم متراکمی است. روح ما لطیف است؛ اما این روح لطیفی که ما در دنیا داریم از جنس بدن اهل بیت است. روایاتش را در آستانه‌ی بحث اهل بیت خواندیم که فرمودند: روح شیعیان ما از جنس بدن ماست؛ پس بدنشان لطیف است. حالا با آن بدن لطیف اگر آمدند ما را بغل کردند، طبیعتاً ما با این جسم زمخت احساس نمی کنیم؛ اما کسی که بر امام حسین زیاد گریه کند حساس می شود و آن حضور روحانی و معنوی اهل بیت را در کنار خودش احساس می کند، وقتی اهل بیت بغلش می کنند و او را در آغوش مهر و محبت خودشان می گیرند او حس می کند. به تعبیری، گریه آن حس باطنی را بیدار می کند؛ چون یک وقت با حس ظاهری لمس می کنیم، حس لامسه‌ی ظاهری ما می تواند یک جسم را احساس کند؛ اما گفتیم شبیه این حواس ظاهر در باطن هم هست. همان طور که بینایی ظاهری داریم، بینایی باطنی هم داریم. شنوایی ظاهری داریم، شنوایی باطنی هم داریم. ذائقه‌ی ظاهری داریم، ذائقه‌ی باطنی هم داریم. همان طور هم لامسه‌ی باطنی داریم. گریه‌ی بر امام حسین لامسه‌ی

۹. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۸۹: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمِيهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوتَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَاسْكَنْ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَ بَشَرًا نُورَانِيَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ أَلَدِي خَلْقًا مِنْهُ نَصِيبًا وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوتَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ...

باطنی ما را بیدار و فعال می کند؛ ولذا وقتی ما را در آغوش مهر خود می گیرند، می توانیم آنها را حس کنیم.

✿ در این امت امام حسین علیه السلام خالق گریه است.

در بارگاه قرب که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

و در عین اینکه خالق گریه است، ذات مؤمنین را می خنداند. عصر عاشورا بعد از همه‌ی عزاداری‌ها و گریه‌ها، بچه‌ها و جوانترها، اگر بزرگترها مانعشان نشوند، بی اختیار شوخی می کنند و می خندند، در حالی که عصر عاشورا آغاز مصائب اهل حرم و بازماندگان شهیدای کربلاست و باید مغموم باشند. این بهجت و سرور ذاتی مال امام حسین علیه السلام است.

ماجرای امام حسین علیه السلام ماجرای عجیب و غریبی است. می دانید، اهل یقین که در قربند یا ملائکه‌ی مقرب حضرت حق، (هر دو درست است) آنها غم برایشان معنی ندارد؛ آنها به شادی‌یی راه پیدا کرده‌اند که در برابرش اصلاً غم نیست. خاطرتان هست که در مباحث قبلی گفتیم انسان سر از جایی درمی آورد که از این تضادها نجات پیدا می کند؛ مثل بیماری و سلامتی؛ سلامتی نقطه‌ی مقابل بیماری است؛ فقر نقطه‌ی مقابل غناست؛ غم نقطه‌ی مقابل شادی است؛ موت نقطه‌ی مقابل حیات است؛ اما یک روز انسان از این دوگانگی نجات پیدا می کند. به حیاتی راه پیدا می کند که دیگر در برابرش موت نیست. حیاتی که ما داریم در برابرش موت است؛ یعنی چهار روز دیگر ما از دنیا می رویم. شادی‌یی که داریم در برابرش غم است؛ لذا امروز خوشحالیم؛ دو روز دیگر اتفاقی می افتد و غمگین می شویم. اما در بهشت حیاتی هست که در برابرش موت نیست؛ شادی‌یی هست که در برابرش غم نیست؛ سلامتی‌یی است که در برابرش بیماری نیست. در بهشت کسی مریض می شود؟! حالا کسی که آنجاست که شادی‌یی دارد که در برابرش غم وجود ندارد، در قرب الهی، ماجرای امام حسین علیه السلام او را غمگین

می‌کند؛ غم را آنجا هم می‌برد. این تنها غمی است که به اهل یقین کارگر است. اهل یقین هیچ غمی ندارند؛ اما امام حسین علیه السلام دل اهل یقین را هم می‌شکند.

در بارگاه قرب که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

آن ملائکه‌ی مقرب الهی که اصلاً غم برایشان معنا ندارد، در مصیبت امام حسین علیه السلام همه محزونند. در این امت، امام حسین علیه السلام خالق گریه است و در عین اینکه خالق گریه است، ذات مؤمنین را می‌خنداند. این را خوب احساس کرده‌اید. بعضی وقت‌ها به مجلس روضه‌ی خیلی باحالی رفته‌اید و حسابی گریه کرده‌اید، بعد که از آن مجلس بیرون می‌آیید، چه حالت انبساطی دارید! سبکی و شادی‌یی دارید؛ خیلی شادید. آن همه مصیبت! اما شادید؛ چرا؟ چون ظاهر و باطن انسان با هم در تضاد است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه فرمودند: **مَرَاةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ وَ حَلَاوَةُ الدُّنْيَا مَرَاةُ الْآخِرَةِ**^{۱۰} تلخی‌های دنیا شیرینی‌های آخرت است؛ شیرینی‌های دنیا هم تلخی‌های آخرت است. حالا دنیا و آخرت را اگر به معنای ظاهر و باطن بگیریم که به این معنا هم می‌توان گرفت، شواهد آن هم در قرآن زیاد است و قبلاً خدمتتان گفته‌ام، در کتاب *شراب طهور و ره‌توشه‌ی دیدار* هم هست که ظاهر و باطن به یک معنا همان دنیا و آخرت است. **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ**^{۱۱} آخرت نقطه‌ی مقابل ظاهر آمده؛ پس آخرت باطن است. پس شادی‌های دنیوی غم‌های اخروی است؛ یعنی چه؟ یعنی شادی‌های ظاهری و نفسانی و جسمانی، در دل و روح انسان غم است. یعنی هرچه انسان در جنبه‌های حیوانی و طبیعی و دنیوی بیشتر غوطه‌ور شود، روحش آسیب می‌بیند. ظاهراً بدنش لذت برده، نفسش لذت برده؛ اما روح و جانش آسیب دیده است؛ لذا سختی که به ظاهر وجود

۱۰. سیدرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۱، ص ۵۱۲ و فتال‌نیشابوری، روضة‌الواعظین، ج ۲، ص ۴۴۱.

۱۱. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

انسان می‌آید، روحش رشد می‌کند. مرارت دنیا و سختی ظاهر، حلاوت و شیرینی آخرت است. قرآن هم فرمود: **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا؛** باز تأکید کرد: **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.**^{۱۲} فرمود: **مَعَ،** همراهش، نه اینکه الآن سختی پیش می‌آید، فردا برایتان راحتی پیش می‌آید. نه، همراهش است. سختی الآن، ظاهر توست که گرسنه‌ای، مریضی، بدنت درد دارد، مشکلی برایت پیش آمده، ظاهر تو را درد می‌آورد؛ اما همزمان باطنت، دلت و روح خدایی تو کیف می‌کند. امیدوارم آن را پیدا کنیم.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

خودمان را چقدر می‌شناسیم؟ ما هرچه از خودمان می‌شناسیم مال این جنبه‌های ظاهری بشریمان است؛ مال بدنمان است؛ مال خصوصیات روانیمان است؛ مال طرز تفکر و اندیشه‌های بشریمان است؛ اینها غیر از ماییم. آن حقیقت ما چیست؟ اصلاً می‌شناسیم؟ پیدایش کردیم که اصلاً یعنی کی؟ ما می‌خواهیم راجع به خودمان حرف بزنیم، حداکثر می‌گوییم: تفکراتم، معلوماتم، سلاطتم، اینها را راجع به خودمان تصور می‌کنیم. نه، ما بزرگتر از اینها هستیم؛ ما غیر اینها هستیم؛ حقیقت ما چیز دیگری است. آن حقیقتی که با نفخه‌ی الهی در ما پدید آمد، چیز دیگری است؛ حقیقتی که از عالم دیگری آمد و به این جسم ملحق شد. گفت:

ما به فلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست

آن حقیقت الهی که از عالم بالا آمد، هبوط کرد، تنزیل کرد و آمد اینجا همراه جسم ما شد؛ خود ما غیر از تن ماست، غیر جنبه‌های ظاهری ماست. علی‌ای حال هرچه به جنبه‌ی ظاهری فشار می‌آید، جنبه‌ی باطنی ما کیف می‌کند؛ لذا **مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ.** در این دنیا جنبه‌ی ظاهری ما برای ما محسوس است؛ اما بعد از مرگ جنبه‌ی ظاهری می‌رود و جنبه‌ی باطنیمان ظهور می‌کند؛ آن وقتی

۱۲. سوره‌ی انشراح، آیات ۵-۶.

شیرینی‌ها را می‌فهمیم که دریابیم این سختی، این مصیبت، این تهمتی که به ما زدند، آبروریزی که از ما کردند، حق ما را که تزییع کردند، فشاری که به ما وارد کردند، ظلمی که به ما کردند، حالا هر چیزی که تلخی دارد، مریضی که به آن مبتلا شدم، فقر و نداری که اسیرش بودم، در باطن من چه کارها کرده! آن عالم معلوم و مکشوف می‌شود و کیف می‌کنیم.

آن عالم که مکشوف شد، می‌گوییم ای بابا اگر این‌طور بود کاش بیشتر بود. داستان آن نخودچی‌پز را یادتان است که نخودها را در دیگ ریخته بود و زیرش را روشن کرده بود و حرارت شروع شد. نخودها از جایشان می‌پریدند و هی می‌گفتند: آی سوختیم! چه بلایی دارد سرمان می‌آورد؟ بعد که نخودهای خام بوداده شدند و نخود پخته شدند، کم‌کم فهمیدند ای داد بیداد! او دارد ما را بو می‌دهد تا در مجلس سلطان ببرد و جلوی سلطان بگذارد که سلطان ما را بخورد. مایِ نخود بی‌ارزش می‌خواهیم این‌همه ارزش پیدا کنیم! گفتند اگر این‌طور است کاش آتش را بیشتر می‌کرد. کاش کفگیر بیشتر می‌زد که همه جای ما داغ شود و این درست همان نقطه‌ای بود که آنها به آن پختگی رسیده بودند و بوداده شده بودند. اتفاقاً حالا که گفتند ای کاش آتش را زیاده‌تر می‌کرد و کفگیر بیشتر می‌زد، همین الان نخودچی‌پز شعله را خاموش کرد و دیگر کفگیر هم نزد؛ چون همه‌ی اینها مقدمه بود که به پختگی برسند و بوداده شوند و لایق مجلس سلطان شوند. لایق این شوند که شیعه‌ی امیرالمؤمنین و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام شوند؛ در دستگاه خدایی بروند. حالا که فهمیدند سختی‌ها این‌گونه است و به آن رضایت دادند و خوب پخته شدند دیگر لازم نیست سختی‌ها برایشان بیاید. سختی برای این بود که اینها را به این نقطه برساند. علی‌ای‌حال امام حسین علیه‌السلام در عین اینکه خالق گریه است، ذات مؤمنین را می‌خندانند. عصر عاشورا بعد از همه‌ی عزاداری‌ها و گریه‌ها، بچه‌ها و جوانترها اگر بزرگترها مانعشان نشوند بی‌اختیار شوخی می‌کنند و می‌خندند؛ در حالی که عصر عاشورا

آغاز مصائب اهل حرم و بازماندگان شهدای کربلاست و باید مغموم باشند. این بهجت و سرور ذاتی مال امام حسین علیه السلام است.

روز عاشورا در تکیه‌ها و هیأت‌ها ندیده‌اید؟ عصر عاشورا یعنی اوج غم اهل بیت علیهم السلام! صبح عاشورا یکی یکی اتفاق‌ها می‌افتد؛ اما خود اباعبدالله الحسین علیه السلام عصر عاشورا به شهادت رسیدند؛ آن وقت [عزاداران از صبح] سینه‌هایشان را می‌زنند، گریه‌هایشان را می‌کنند، ظهر یک ناهاری می‌خورند و نمازی هم می‌خوانند، بعد تکیه کم‌کم خلوت می‌شود. این جوان‌ها و بچه‌هایی که نشسته‌اند، همین‌هایی که های‌های داشتند گریه می‌کردند و آن‌طور به سر و سینه‌ی خود می‌زدند، می‌بینید کناری نشسته‌اند و شوخی می‌کنند و می‌خندند که بعضی وقت‌ها بزرگترها به آنها نهیب می‌زنند که خجالت نمی‌کشی روز عاشورا! این از فطرت بچه سر زده؛ ذاتش خندیده ولو صورت ظاهرش غمگین بوده و غمگین است. چون حواسش نیست، بیرون زد. اگر حواسش باشد خودش را کنترل می‌کند و ادب می‌ورزد و البته خوب است انسان ادب کند؛ محزون باشد؛ حالت حزن داشته باشد؛ اما وقتی غافل می‌شود و حواسش نیست، شادی و شیرینی‌یی که از این همه مصائب و عزاداری‌ها و سینه‌زنی‌ها و گریه‌کردن‌ها در باطنش چشید، بیرون می‌زند.

یک جمله‌ی دیگر بخوانم و بس است. البته من تا صبح قیامت هم بنشینم، برای شما بس نمی‌شود. ملاحظه‌ی بعضی از دوستان جدیدترمان را می‌کنم؛ والا ماشاءالله یک اشتهایی اهل بیت علیهم السلام به شما داده‌اند که آن اشتهای سیری‌ناپذیر است. گفتیم مؤمن هلع است. هلع نام همان ماهی است که آمد در مهمانی حضرت سلیمان علیه السلام نیم‌قورت کشید و تمام سفره‌ی سلیمان علیه السلام را بالا کشید که حضرت سلیمان علیه السلام به سجده افتاد؛ بعد گفت: تازه این نیم‌قورت بود! خدا هر وعده به من سه قورت می‌دهد سیر می‌شوم؛ هنوز دو قورت و نیم باقی است! مؤمن این‌طور است. مؤمن هلع است. **إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ**

هَلُوعاً.^{۱۳} اهل دنیا هلوغاند و برای دنیا سیری ندارند؛ برای پست و مقامش؛ برای پول و ثروتش؛ برای نام و شهرتش؛ لذت و شهوتش؛ اهل ایمان هم برای معرفت! اینها هم هلوغاند و سیر نمی‌شوند؛ هر چه به آنها می‌دهی سیر نمی‌شوند. حکایت همان شعر: داشت عباسقلی خان پسری... هر چه می‌دادند می‌گفت کم است؛ مادرش مات که این چه شکم است! خلاصه مؤمن سر از اینجاها درمی‌آورد. هر چه هم لقمه‌های بزرگ معرفتی نصیبش شود سیر نمی‌شود.

این عبارت را هم بخوانیم و امیدوارم از ما بپذیرید:

🌸 حاج هادی ابهری که در محبت اهل بیت علیهم‌السلام خصوصاً امام حسین علیه‌السلام مجنون بود، گاهی اوقات در مجلس روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام چنان عاشقانه روضه می‌خواند و گریه می‌کرد که همه را منقلب می‌کرد. وقتی همه خوب گریه می‌کردند و او مست می‌شد، به خودش می‌گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گریه کار زن هاست. بعد دستمال ابریشمی یزدی را از جیبش درمی‌آورد و در حالی که همه به شدت گریه می‌کردند، بلند می‌شد و خودش می‌رقصید.

حاج هادی ابهری انسان بزرگی است؛ شخصیت برجسته‌ای است. بزرگانی مثل مرحوم آیت‌الله انصاری همدانی به او نظر عنایت داشتند و رفیق مرحوم حاج آقا دولابی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بود. اهل معنا خیلی ایشان را بزرگ می‌دانند. صورت ظاهر هم روحانی و عالم نبود و حوزه نرفته بود؛ یک عاشق مست امام حسین علیه‌السلام بود؛ تمام‌عیار! قبلاً چند جمله‌ای راجع به ایشان خوانده‌ایم که در محله‌ها بو می‌کشید و می‌گفت: فلان خانه زائر کربلا دارند. در اثر آن همه گریه‌ها و عشق به امام حسین علیه‌السلام شامه‌ی روحش بیدار شده بود.

۱۳. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۱۹.

خدا رحمت کند حاج آقا دولابی را، می فرمودند: او بو می کشید، من هر جای تهران بودم مرا پیدا می کرد! خبر نداشت و آدرسی هم نداشت؛ با بو کشیدن پیدا می کرد. این شامه‌ی جسمی نیست؛ شامه‌ی روحانی و معنوی است. انسان بسیار بزرگی است. اهل معنا خیلی به او احترام می گذارند. خیلی جلیل‌القدر و عظیم است و راهی که او طی کرد، راه امام حسین علیه السلام بود. از راه عشق‌بازی با امام حسین علیه السلام و گریه‌های عجیب و غریب بر مصائب اباعبدالله علیه السلام در مسیر معنویت و عبودیت حضرت حق رشد کرد.

من توفیق نداشتم [ایشان را زیارت کنم؛] ولی رفیق حاج آقا دولابی بود و زیاد همراه حاج آقا بود. هر جا حاج آقا می رفتند، همراه ایشان می رفت. حاج آقا از گریه‌های عجیب و غریب او نقل می کردند و روضه‌هایی که افراد را آتش می زد و همه را منقلب می کرد. خودش گریه می کرد و همه‌ی مجلس را هم منقلب می کرد. گاهی اوقات که این کار را می کرد، وقتی همه خوب به گریه می افتادند و او مست می شد، یعنی وقتی می دید همه دارند گریه می کنند، همه جانشان از شدت غم و غصه درمی آید، کیفش راه می افتاد و مست می شد! مست محبت اهل بیت علیهم السلام غیر از مست ظاهری است. گفت:

من مست توام نه مست انگور قربان سرت میان تنور! یا اباعبدالله!

وقتی که همه خوب به گریه می افتادند و او مست می شد، به خودش می گفت: چرا گریه می کنی؟ گریه کار زن هاست. بعد دستمال ابریشمی یزدی را از جیبش درمی آورد و در حالی که همه به شدت گریه می کردند، بلند می شد و خودش می رقصید! آن مستی! آن جنون! گفت: هذا جنون العاشقین! امیدوارم خود اهل بیت علیهم السلام عنایت کنند اینها را به ما بچشانند؛ والا صورت ظاهرش یعنی چه؟! یک پیرمرد اهل تدبیر و اهل تقوا بلند شود، دستمال یزدی بردارد و وسط مجلس روضه‌ای که خودش روضه خوانده و همه را این طور آتش زده بچرخاند!! اینها توجیه عقلی ندارد؛

موازین ظاهری اصلاً تأییدش نمی‌کند؛ فقط باید در عشق امام حسین علیه السلام مست و دیوانه شد تا فهمید
یعنی چه! گفت:

نام تو می‌رفت و عارفان بشنیدند هر دو به رقص آمدند، سامع و قائل

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ^{۱۴}

۱۴. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.